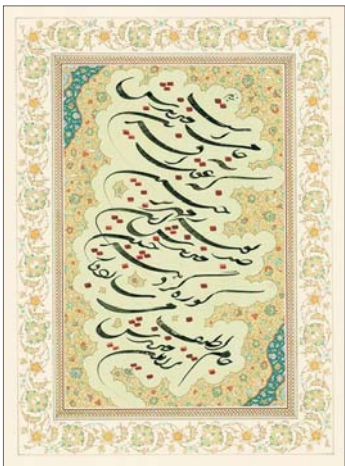


ارسال بیش از ۸۰۰ اثر به نخستین نمایشگاه «راه ابریشم»



● ۸۲۶ اثر از هنرمندان کشورهای مختلف به‌منظور شرکت در نخستین نمایشگاه خوشنویسی «راه ابریشم» با عنوان رقص قلم به دبیرخانه این رویداد رسید. به گزارش «شرق»، به نقل از روابطعمومی کمیسون ملی یونسکو - ایران، نخستین نمایشگاه بین‌المللی خوشنویسی راه ابریشم با عنوان رقص قلم از اول بهمن کار خود را آغاز خواهد کرد. قلم از اول بهمن کار خود را آغاز خواهد کرد. براساس اعلام دبیرخانه این رویداد مجازی، تاکنون ۸۲۶ اثر خوشنویسی از ۱۵۱ هنرمند به دبیرخانه ارائه شده است. هنرمندانی از کشورهای افغانستان، الجزایر، چین، مصر، هند، زاین، عراق، اردن، قزاقستان، کویت، لبنان، مغولستان، لهستان، مراکش، عمان، پاکستان، روسیه، سنگاپور، اسپانیا، سوریه، تاجیکستان، کره جنوبی، ترکیه، امارات، ازبکستان و تونس تاکنون آثار خود را برای حضور در نخستین نمایشگاه بین‌المللی خوشنویسی راه ابریشم با عنوان رقص قلم ارائه کرده‌اند. علاوه بر بخش مجازی (<https://gallery.ituneso.org/>)، تعدادی از آثار رسیده به جشنواره به میزبانی استان خراسان رضوی (شهر مشهد) به نمایش گذاشته خواهند شد. همچنین بر اساس برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده، هم‌زمان با نمایشگاه رقص قلم، کنفرانس بین‌المللی راه ابریشم با ارائه مقالاتی از سوی اندیشمندانی از سراسر دنیا از اول تا چهارم بهمن برگزار می‌شود.

پرده نقره‌ای

درباره «دونت»- بخش پایانی

ضرورت پنهان کاری در سرزمین خوبان

● چنانکه پاسخ‌های ناباورانه و دلسردکننده سبیده هم در نهایت مسعود را از تمایل به دلجویی تا مرز عصبانیت و انفجار می‌رساند. بدین ترتیب و با رسیدن مسعود به آستانه عصبانیت از رفتارهای دلسردکننده و اندکی مرموز سبیده باعث می‌شود تا حرف‌های زشت و ناگفته مسعود به ویژه درباره موسیقی گوش‌دادن همسرش، سبیده، در حالت عصبانیت از زبانش خارج شود... چه‌جا بتوان گفت تمام مضمون این فیلم را در یک کلام بتوان در عبارت «ناگفته‌ها» در رابطه با امور ناتمام گذشته خلاصه کرد. اما در سمت دیگر و داخل مؤسسه موسیقی، باز هم حامد طبق همان منش صریح و روراستی که از دیار فرنگ به ارث برده، تصمیم دارد تا گفت‌وگویش با سبیده را به‌طور کاملاً شفاف درست مقابل همسرش، مینو، به انجام برساند. بدین منظور حامد گوشی تلفن همراه دوستش کاوه را که در انتظار تماس سبیده بوده، درست در حضور مینو پاسخ می‌دهد. ناگفته پیداست که سبیده برای به‌اتمام‌رساندن احساس ناتمامش به حامد که از همان ابتدا در نگاه‌هایش به این مرد هویدا بود، می‌خواهد با این تماس تلفنی آشکارا به اتمام برساند. غافل از اینکه تردیدهای ایجادشده در این زن که پس اثر دیدار اتفاقی‌اش با حامد پدید آمده را هیچ گفته‌ای به جز ابراز نفرت و بی‌زاری از او بیان نمی‌کند... از این لحاظ، هم سبیده و هم حامد در انتها تمایلات متناقض‌شان را به شخص دیگر با عصبانیت و انزجار بروز می‌دهند. بدین صورت که سبیده به‌دلیل ناکامی در بیان عمق احساسش به حامد در نهایت در آخرین گفت‌وگوی تلفنی، نفرتش را از حامد به خود او بیان می‌کند و مسعود هم دقیقاً به شیوه مشابه به دلیل ناکامی در جلب احساس و عاطفه همسرش، شروع به پرخاش به سبیده می‌کند. اما در انتها مینو که برای شنیدن جزئیات گفت‌وگو و شیوه خداحافظی همسرش حامد با سبیده هیچ تمایلی نداشته، درعوض به شیوه‌ای رازآمیز و معنی‌دار با همان نماه‌ای تحقیقی تکرار‌شونده که از ابتدای فیلم همراه شخصیت‌ها بوده، به آهستگی راهی فضای تاریک و پنهان و رازآمیز خانه مشترک قدیمی‌شان می‌شود. پناه‌بردن مینو به خانه قدیمی‌شان در انتهای فیلم به نظر می‌رسد پیشنهاد اصلی فیلم برای رهایی از این ناملایمات و گسست‌های عاطفی و انسانی به‌وجودآمده میان این شخصیت‌هاست... بنابراین، آن‌طور که از بیان فیلم در می‌یابیم به نظر می‌رسد لازمه زیست بدون نگرانی و مسالمت‌آمیز در فضایی که شخصیت‌های فیلم حضور دارند، همچنان عدم اصرار بر ادراک و بیان کامل همه حقایق و جزئیات مربوط به آن و در عوض متکوم و پنهان نگه‌داشتن بسیاری از ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها باشد...



عکس: عبدالواحد اصل، آنا

درباره زنده‌یاد «خسرو سینیایی» به مناسبت زادروز ۸۰ سالگی

هنرمندی جامع‌الاطراف و کم‌نظیر

امید جوانبخت

«خسرو سینیایی» از نوادر ایام و هنرمندی مؤلف بود. او نگاهی ویژه به پدیده‌های اطرافش داشت و احساساتش را با هر قالبی که بیان می‌کرد، این نگاه محسوس بود. فیلم، نوشته، موسیقی و شعر ابزارهای بیانی بود که در شرایط مختلف و بر حسب امکانات موجود، سراغشان می‌رفت تا دغدغه‌هایش را بیان کند. این ویژگی اشرف به چند مدیوم هنری و پایبندی به دغدغه‌های شخصی در روزگاری که متأسفانه غالب آدم‌ها هر سفارشی را که حتی اعتقادی هم به آن ندارند، صرفاً با انگیزه‌های مادی پذیرفته و آن را هم با قالب‌هایی کلیشه‌ای و تجربه‌شده و بعضاً الکن ارائه می‌کنند، ارزشی دوچندان می‌یابد. در آثار «سینیایی» در این مسیر ۵۰ساله، چه مستندها، فیلم‌های کوتاه، فیلم‌های بلند داستانی و... (که عدد آنها به حدود صد می‌رسد) شرافت کاری، جدی‌گرفتن کار و تلاش جهت خلق فیلمی با نگاهی نو، شخصی و البته متناسب با موضوع (در عین حتی سفارشی‌بودن کار) و ساختاری که فارغ از موضوع، ارزشی مستقل داشته باشد، قابل ردیابی است. شاید کاری ماندگارتر و پخته‌تر و کاری معمولی‌تر، اما براینند این کارنامه پربار و شریف را در کارنامه کمترکسی در هنر می‌توان سراغ گرفت.

او در طول فعالیتش به سفارشی باج نداد؛ نه آدمی، نه جریان غالبی، نه دولتمردی و البته نتوان این استقلال را هم داد. چه تعداد فکر، ایده و فیلم‌نوشت که می‌توانستند این کارنامه پربار را چند برابر کنند و متأسفانه امکان ساخت و اجرا نیافتند. البته حسن بزرگ سینیایی در این بود که هیچ‌گاه متوقف نشد. اگر امکان ساخت فیلم بلند در مواقعی نبود (که اغلب اوقات به دلیل هزینه‌های زیاد و بوروکراسی‌های پیچیده و توان‌فرسای اداری تصویب‌ها از فیلم‌نامه‌تا نمایش نبود)، سراغ مستند یا کوتاه می‌رفت و در سال‌های اخیر نیز که عرصه برای کارهای مستقل و جدی تنگ‌تر شده بود، سراغ مدیوم‌های کم‌هزینه‌تر و شخصی‌تری همچون شعر و موسیقی رفته بود.

سینیایی در سال ۱۳۱۹ (سال ویژه‌ای که جمعی از هنرمندان برجسته و ماندگار فرهنگ‌مان زاده آن هستند؛ از آیدین آغداشلو، محمدرضا شجریان، احمدرضا احمدی گرفته تا داریوش مهرجویی، عباس کیارستمی و محمدعلی سپانلو) یک سال قبل از هجوم جنگ جهانی دوم به ایران، در شهر ساری زاده شد.

او که پدرش در این شهر به شغل طبابت اشتغال داشت، با مادر (که دیپلم مد از فرانسه داشت) برای تحصیلات دبستان به تهران می‌آید و سپس به دبیرستان البرز رفته و اولین گرایش‌های هنری‌اش با دیدن ساز آکاردئون و گفتن گاه‌گاه شعر نمایان می‌شود. پس از دیپلم، برای تحصیلات



یشت محدثه فیلم «هیولای درون»

سینیایی، سطح کار را فراتر از رفع انتظارات اولیه سفارش‌دهنده، به یک اثر هنری ارتقا داده است. در غالب این آثار، سینیایی علاوه بر کارگردانی، نگارش فیلم‌نامه و ساخت موسیقی متن و گاهی تدوین را نیز بر عهده داشته است.

سینیایی همچنین از سال ۴۹ ساخت مستندی بلند با عنوان «مرثیه گمشده» (درباره آوارگان لهستانی که پس از جنگ جهانی گذرشان به ایران می‌افتد و سرانجام آنها) را شروع می‌کند که البته اتمام آن تا اوایل دهه ۶۰ به طول می‌انجامد؛ اما به لحاظ ارزش‌های موضوعی، هنری و ساختاری، یکی از آثار یگانه و ماندگار (و البته کمتر دیده‌شده) سینمای مستند ایران است. در کنار این فعالیت‌ها، سینیایی در دانشگاه‌های «تهران» و «هنر» نیز به آموزش سینما می‌پردازد. پس از انقلاب که جریان غالب سینیایی متوقف و مدیران سینمایی ترجیح‌شان فعالیت فیلم‌سازیانی جدید یا با سابقه فرهنگی‌تر به‌جای سینمای ستاره‌محور بود، فضایی برای سینیایی ایجاد شد تا بتواند اولین فیلم بلند سینمایی خود را با عنوان «زنده باد» در سال ۵۹ بسازد. فیلم با پس‌زمینه قراردادن وقایع انقلاب، از اولین فیلم‌های خوب پس از انقلاب است که



سینیایی همچنین از سال ۴۹ ساخت مستندی بلند با عنوان «مرثیه گمشده» (درباره آوارگان لهستانی که پس از جنگ جهانی گذرشان به ایران می‌افتد و سرانجام آنها) را شروع می‌کند که البته اتمام آن تا اوایل دهه ۶۰ به طول می‌انجامد؛ اما به لحاظ ارزش‌های موضوعی، هنری و ساختاری، یکی از آثار یگانه و سینمای مستند ایران است

و «اشباح/ رضا میرلوحی/ ۶۱»). سینیایی در دهه ۶۰ دو فیلم بلند سینمایی دیگر نیز می‌سازد؛ «یار در خانه و.../ ۶۶» با موضوعی مرتبط با آوارگان لهستانی ساکن ایران و این‌بار با فیلم‌نامه‌ای داستانی و برآمده از تحقیقات فیلم مرثیه گمشده و «در کوجه‌های عشق/ ۶۹» با داستانی درباره آبادان و آوارگان آن پس از جنگ و با تکنیکی

مستندگونه که به جشنواره فیلم «کن» نیز راه یافته و مورد استقبال قرار گرفت. البته هر دو فیلم که با بودجه‌هایی به‌شدت محدود کار شدند، متأسفانه به دلیل عدم حمایت‌های متعارف، اگران مهجوری را نیز تجربه کردند. در این دهه، سینیایی دو، سه فیلم مستند نیز می‌سازد. در دهه ۷۰ سینیایی دو فیلم بلند «کوجه پاییز/ ۷۶» درباره اولین گالری هنری ایران با ساختاری مستندگونه و «عروس آتش/ ۷۹» درباره ازدواج در یکی از عشیره‌های جنوب ایران را می‌سازد.

فیلم اول که با حضور هنرمندان برجسته هنرهای تجسمی به مباحثی در باب هنر و خلاقیت هنری می‌پردازد، متأسفانه اگران رسمی نداشت، ولی فیلم دوم، دیده‌شده‌ترین و تحسین‌شده‌ترین فیلم کل کارنامه سینیایی به حساب می‌آید که علاوه بر دریافت جوایزی در جشنواره «کارلو ویواری» (بهترین بازیگر مرد) و جشنواره نوزدهم فجر (بازیگر مکمل، فیلم‌نامه و فیلم منتخب تماشاگران)، اگران نسبتاً موفقی را نیز پشت‌سر گذاشت.

در این دهه سینیایی علاوه بر چند مستند سفارشی، فیلم مستند پرتره «گیزلا/ ۷۲» را نیز درباره همسرش می‌سازد که هم اولین فیلم از مجموعه فیلم-پرتره‌های بعدی است و هم به لحاظ ساختاری فیلمی درخشان و مثال‌زدنی به حساب می‌آید.

کارنامه سینیایی در دهه ۸۰ را دو فیلم بلند سینمایی «گفت‌وگو با سایه/ ۸۴» درباره «صادق هدایت» و «مثل یک قصه/ ۸۵» درباره رابطه دو نوجوان در بطن دوران جنگ که متأسفانه توزیع و نمایش مناسبی نداشتند و چند فیلم سفارشی (درباره برق، معماری، جواهرات ملی و اسکناس) و سه مستند پرتره برجسته («میان سایه و نور/ ۸۱» درباره فرح اصولی و آثارش»، «عبور از نمی‌دانم/ ۸۱» درباره محمدابراهیم جعفری و آثارش»، «آوارهای سکوت/ ۸۵» درباره مجسمه‌های یاسمین سینیایی») تشکیل می‌دهد. سینیایی در دهه ۹۰ تنها موفق به ساخت فیلم بلند «جزیره رنگین/ ۹۳» درباره جزیره زیبای «هرمز» می‌شود که علی‌رغم حرف مهم فیلم (تکیه بر پتانسیل‌های موجود در جزیره و کارآفرینی هنری) و زیبایی‌های بصری آن، به مدد تصمیم‌گیران فرهنگی اگران بسیار بدی را در گروه «هنر و تجربه» پشت سر گذاشت. چند فیلم مستند که مهم‌ترین‌شان فیلم «دستگاه/ ۹۲» (درباره دستگاهی به‌جامانده از پدرش که وی در تشخیص بیماری‌ها از آن سود می‌جسته) است، فعالیت‌های متاخر وی را شکل می‌دهند. متأسفانه برخورد‌های سیستم مدیریت فرهنگی کشور با فیلم‌سازان باسابقه‌ای همچون سینیایی، هیچ‌گاه درخسور توانایی‌ها و خلاقیت‌های آنها نبود و با مرور کارنامه پربار آنها، تعداد به‌مراتب بیشتری ایده و طرح درخشان به‌انجام‌نرسیده دیده می‌شود که اگر به اجرا درمی‌آمدند، چه آثار ارزشمندی بر فرهنگمان اضافه می‌شد.

به‌عنوان نمونه‌ای متاخر در کارنامه این فیلم‌ساز، می‌توان به فیلم‌نامه «قطار زمستانی» اشاره کرد که قرار بود با حضور «عزت‌الله انتظامی» و به صورت محصول مشترک ایران و لهستان ساخته شود، اما پس از حدود یک دهه پیگیری‌های مختلف و سنگ‌اندازی‌های گوناگون، برای همیشه منتفی شد. دریغ و درد که سینیایی با کارنامه‌ای معتبر و آبرومند که در هیچ دوره‌ای نان را به نرخ روز نخورد و حرمت حرفه خود را همواره نگه داشت و به آن نگاه اقتصادی نداشت، در سال‌های پایانی عمرش به دلیل نبود شرایطی منطقی، معقول، محترمانه و جایگاهی تثبیت‌شده در حرفه، عطای فیلم‌سازی را به لغایش بخشید و به شعر و موسیقی روی آورد. هرچند کرونا عامل درگذشت زنده‌باد سینیایی شد، اما شرایط آزاردهنده برای فعالیت و عرضه آثار، اغلب هنرمندان مستقل و صاحب نگاهی مانند او را در دوران یختگی کاریشان به تدریج به انزوا کشانده و زمینه‌ساز حذف تدریجی و بعضاً خودخواسته آنان را فراهم می‌کند. آیا انتظار اینکه اینان در شرایط سنی که ناگزیر به لحاظ جسمی با بیماری‌هایی نیز دست به گریبان‌اند (کمااینکه سینیایی حدود ۱۰ سال با درد کمر و عوارض آن درگیر بود) همچنان انگیزه کلنجاررفتن با مدیران غالباً کارنابلد و انجمن‌های مختلف برای تصویب، جذب سرمایه، شوراهای اگران و... را داشته باشند و پس از آن کار ماندگاری تحویل دهند، غیرمنطقی و غیرمعقول نیست؟



تمایلی از فیلم «عروس آتش»

نقد - ۱

درباره فیلم «لتیان»، ساخته علی تموری

مواجهه سنت و مدرنیسم



کوروش جاهد

● آن‌طور که در ابتدا مشخص می‌شود، مضمون اصلی فیلم درباره گروهی از جوانان که برای گشت‌وگذار یا مسافرت به مکانی خارج از شهر درحال سفر و نقل‌مکان هستند. از این لحاظ همراهی گروهی از جوانان برای رفتن به مسافرت یا پیک‌نیک شباهت بسیار به مضمون بسیاری از فیلم‌های سالیان اخیر سینمای ایران دارد. اما آن‌طورکه به نظر می‌رسد برخلاف سایر فیلم‌های که با همین ساختار روایی صرفاً به نمایش دورویی و پشت‌هم‌اندازی جوانان و دروغ‌گویی و بی‌مسئولیتی این نسل می‌پردازند، در این اثر شاهد رگه‌های عمیق‌تری از «جهان‌بینی» و تحلیل ساختار اجتماعی و فرهنگی سرزمین و هویت زیستی نیز در لایه‌های شخصیت‌پردازانه اثر باشیم.



شخصیت زن فیلم سلما (با بازی: پریناز ایزدیار) به‌تازگی نامزد مرد جوانی به نام طاه (با بازی امیر جدیدی) شده که بنا بر گفته یکی از شخصیت‌های فیلم در ابتدا از دسته جوانان موسوم به «آقازاده» و «تازه به دوران رسیده» و درعین‌حال متعصبی است که نشانه‌های این تعصب جنسیتی (غیرت) از ابتدایی‌ترین فیکورهای تصویری و دبداری این شخص به اضافه عینک آفتابی تیره‌رنگش که انعکاس‌دهنده جهان‌بینی تیره این جوان بوده، قابل مشاهده است. بدین‌گونه که شاید این شخصیت با سمت‌گیری‌های ویژه خود در امور شخصی و عاطفی گویا قشر خاصی از جوانان مملکت را نمایندگی می‌کند. در نقطه مقابل شخصیت مانی (با بازی علیرضا ثانی‌فر) قرار می‌گیرد که به نظر می‌رسد از زمره جوانان قشر «مدرن» و اهل پیشرفت‌های متجددانه اجتماعی و فردی از جنس «روشنفکرانه» است که همسر سابق سلما بوده و در این سفر آنها را همراهی می‌کند. دوستان دیگر این جوانان خانمی به نام یاسی (با بازی سارا بهرامی) و همسرش رضا (با بازی حسن معجونی) و فرزندان هستند که زمینه ایجاد این سفر مشترک را به دلایلی که بعدتر درخواهیم یافت، فراهم کرده‌اند. مدتی این گروه مسافر و همراه در یک ویلای خارج شهر که در نزدیکی سد لتیان گرج قرار دارد، خانم مریم (با بازی ستاره یسائی) است که در ادامه مسیر و رسیدن این گروه به ویلا به او آشنا خواهیم شد. ابتدای سفر این گروه در یک جاده بین‌شهری پرچم‌های سرزمین ایران در محل ایستادن موقت این دوتسا خودنمایی می‌کنند... از این لحاظ پیش‌آگهی از بیان مفاهیمی درباره مسائل مربوط به جبهه‌بندی‌های فکری در این سرزمین را فرای روایت چندجوان شاهد خواهیم بود که از این لحاظ جای امبدواری دارد که بار دیگر صرفاً شاهد یکی دیگر از ماجراهای جوانان بی‌مسئولیت در سفر نخواهیم بود...

همان‌طورکه گفته شد، به نظر می‌رسد گذشته از همه جزئیات موجود در رابطه این افراد با یکدیگر که از طریق دیالوگ‌ها و بگویم‌گویشانش به‌تدریج برایمان آشکار می‌شود، مرکز ثقل معنایی و جهان‌بینی این روابط و حوادث اصراف آن را مسئله تقابل دو اندیشه متجدد و متطرح «روشنفکرانه» در قالب شخصیت مانی از یک سو و از جانب دیگر شخصیت نوکیسه و متعصب طاه از جانب دیگر حول محور ارتباط هرکدام از این دو با شخصیت زن جوان یعنی سلما تشکیل می‌دهد. دراین‌بین شخصیت رضا (حسن معجونی) با گفته‌ها و شیوه رفتارهایش به نظر می‌رسد قشر هنرمند جامعه را نمایندگی می‌کند که البته آن‌گونه که به‌تدریج متوجه خواهیم شد، به شکل بسیار نامحسوس و پنهان نگاه داشته شده، ارتباط چندان صمیمانه و قابل‌اعتمادی با همسرش یاسی ندارد. آن‌چنان‌که رضا ابتدای فیلم به مانی بیان می‌کند چنانچه همسرش از دید او مرد صاحب ثروتی را پیدا می‌کرد، یودرنگ رضا را رها می‌کرده است... درعین‌حال به‌تدریج درخواهیم یافت یاسی زمینه انجام چنین سفری را فراهم آورده تا مانی که همچنان پس از سال‌ها طلاق و جدایی از همسر سابقش سلما از خارج کشور بازگشته، با مشاهده رابطه سلما با نامزد نوکیسه و متعصبش از ادامه این عشق ناامید شده و دلستکی به سلما را رها کند. از تباطی که به شیوه‌ای مبهم اما نمادین و تفکربرانگیز همچنان در فضایی میان نامزدی تا زناشویی کامل دست‌وپا میزند تا بازگوکننده دلیل ترس ازدست‌دادن سلما از سوی «طاه» باشد.

ادامه دارد